دریچه

نویسنده «از دریچه نقد» از ادبیات داستانی ایران می‌گوید

رمان فارسی نداریم؟

عبدالعلی دست‌غیب، نویسنده «از دریچه نقد» نیش‌هایی به رضا براهنی می‌زند و نقدهای او را «مونتاژی» می‌نامد، ابراهیم گلستان را «نویسنده متوسطِ نزدیك به معمولی» می‌خواند و دست آخر هم معتقد است ما به‌جز شاهنامه فردوسی، هیچ درام فارسی نداریم و بالطبع هیچ رمانی هم.

او در تازه‌ترین گفت‌وگویی که با خبرگزاری ایبنا انجام داده، به بیان نکات جالبی پرداخته است. دست‌غیب درباره این‌که بسیاری از منتقدان ادبی کشور را منتقد به معنای واقعی نمی‌داند، این‌طور می‌گوید: من نمی‌گویم کسی منتقد ادبی است یا نه. یا این‌که مثلا رضا براهنی منتقد است یا نیست، بالاخره براهنی تعدادی کتاب انگلیسی خوانده، چند نفر از منتقدان خارجی را می‌شناسد، همچنین محمد حقوقی و دیگران؛ اما اشکال کار اینها (که اشکال کار روشنفکران ایران نیز هست)، آن است که مثلا شخصی مثل رضا براهنی مطلبی از خودش ندارد و آن چیزهایی را که در مطبوعات آمریکا یا اروپا منعکس می‌شود، به اسم خودش چاپ می‌کند؛ درواقع مونتاژ می‌کند.

او می‌افزاید: اینهایی که احمد محمود، دولت‌آبادی و... می‌نویسند، اصلا رمان نیست؛ داستان‌های کوتاهی است که بسط پیدا کرده است. علتش هم روشن است، چون شما در دنیایی زندگی نمی‌کنید که بتوانید درام خلق کند.

این نویسنده در ادامه به ابراهیم گلستان پرداخته و عنوان می‌کند: آیا ابراهیم گلستان نویسنده هست یا نیست؟ کل آثار گلستان که پنج مجموعه داستان‌کوتاه به‌اضافه یك رمان است، چندان چیز دندان‌گیری نیست. یعنی برخلاف تصور خود گلستان که فکر می‌کند یك‌نابغه و یکی از نویسنده‌های بزرگ دنیاست، چنین چیزی نیست. گلستان یك نویسنده متوسطِ نزدیك به معمولی است. تنوعی هم ندارد، داستان‌هایش روی یك مایه می‌چرخد؛ بنابراین اگر بخواهم جایگاهش را معین کنم، می‌توانم بگویم از نویسنده‌های خوب دهه ۴۰

و ۵۰ است، به‌هرحال گلستان نویسنده بدی نبوده، اما مثل هدایت یا آل‌احمد تأثیرگذار هم نبوده است. برای گلستان فیلمسازی جدی‌تر بوده تا داستان.

او می‌افزاید: رمان یعنی درام و ما در ایران غیر از شاهنامه فردوسی، درام نداریم. حال چرا ما نتوانسته‌ایم؟ چون یونانی‌ها ۲۰۰۰ سال پیش تئاتر و فلسفه داشته‌اند و ما نه تئاتر داشته‌ایم و نه فلسفه. حال این‌که چطور فردوسی توانسته درامی مثل رستم و اسفندیار را (که هیچ کم و کسری از درام‌های یونانی ندارد) به وجود بیاورد، بیشتر شبیه معجزه است؛ بنابراین ما رمان نداریم. اینهایی هم که احمد محمود، دولت‌آبادی و... می‌نویسند، اصلا رمان نیست؛ داستان‌های کوتاهی است که بسط پیدا کرده است. علتش هم روشن است، چون شما در دنیایی زندگی نمی‌کنید که بتوانید درام خلق کنید؛ همان‌طور که نمی‌توانید موتور هواپیما بسازید.

ما چیزهایی را از اروپایی‌ها یاد گرفته‌ایم، اما برای این‌که اینها به ثمر بنشیند؛ باید شرایطمان عوض شود. وقتی شما تولید صنعتی نداشته باشید، تولید فکری هم ندارید. البته آنچه به وجود آمده نیز بی‌اهمیت نیست.

او در پایان درباره رمان‌های ایرانی که می‌تواند آنها را به‌عنوان آثاری نسبتا خوب انتخاب کند، چنین می‌گوید: مثلا «چشم‌هایش» بزرگ علوی (که البته رمانس است، رمان نیست)، «شازده احتجاب» گلشیری، «اسرار گنج دره جنی» ابراهیم گلستان (که یك اثر گروتسك است)، «شهری که زیر درختانِ سدر مُرد» خسرو حمزوی و در رأس همه اینها «بوف کور» صادق هدایت. از نظر شکل رمان هم می‌شود گفت «آوسنه باباسبحان» دولت‌آبادی، اما «کلیدر» و «جای خالی سلوچ» او از رمان دور است و قابل دفاع نیست.

همکاری دوباره «داماهی» و خالو قنبر

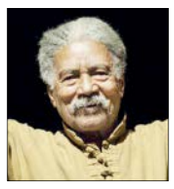

سرپرست گروه موسیقی «داماهی» در تشریح تازه‌ترین فعالیت‌های این گروه از برگزاری چند کنسرت در تهران و شهرستان‌ها و همکاری دوباره با خالو قنبر راستگو، نوازنده پیشکسوت موسیقی نواحی خبر داد. دارا دارایی، نوازنده و سرپرست گروه موسیقی داماهی به مهر گفت: طبق برنامه‌ریزی‌های انجام گرفته اواخر تیر یا اوایل مرداد تازه‌ترین کنسرت گروه داماهی در تهران برگزار می‌شود. ۲۳ خرداد کنسرتی را در تالار شهید آوینی بندرعباس و به احتمال فراوان در شهر شیراز نیز کنسرت دیگری را برگزار می‌کنیم. او ادامه داد: چندی پیش قطعه «هومبا» با صدای استاد خالوقنبر راستگو از هنرمندان پیشکسوت موسیقی نواحی بندرعباس توسط گروه داماهی در فضای مجازی منتشر شد که خوشبختانه مورد استقبال مخاطبان هم قرار گرفت. خوشبختانه ما این تجربه را در آلبوم جدید تکرار کردیم و قطعه دیگری را با همکاری این هنرمند پیشکسوت تولید کردیم که به اعتقاد من می‌تواند مورد توجه شنوندگان قرار گیرد.

مزار بزرگ یا مسجد کبود در مزار شریف افغانستان جایی که به تصور برخی مدفن حضرت علی (ع) است

عکس‌ها: محمدموسی اکبری

عکس‌های محمد موسی اکبری از افغانستان قابلیت‌های پنهان مانده این کشور را در برابر مخاطب قرار می‌دهد

زیبای خفته

زینب مرتضایی‌فرد

ادبیات و هنر

بالاخره جنگ پیروز می‌شود یا صلح. بعضی‌ها می‌گویند جنگ و بعضی دیگر صلح. بعضی دیگر هم می‌گویند جنگ و صلح هر دو اعتباری اند و نمی‌توان هیچ‌کدامشان را همیشگی دانست و بعضی دیگر هم بشر را درگیر جنگی همیشگی و بی‌پایان می‌دانند. می‌شود از ابعاد مختلفی به هر یك از این نظرات نگاه کرد و به صاحبانشان حق داد. ما ساکنان کشوری هستیم که خود جنگ را تجربه کرده‌ایم و بعدتر هم دیده‌ایم که کشورهای همسایه خواسته و ناخواسته چطور پنجه در پنجه جنگ افکنده‌اند و با آن درگیر شده‌اند. جنگ چگونه زندگی را بلعیده، خانه‌ها را ویران کرده و آدم‌ها را بی‌خانه و اگر هم خوب نگاه کنیم می‌بینیم صلح واقعی در کار نیست و جنگ‌های آدمیزاد هرگز تمام نمی‌شوند.

اما جنگ نمی‌تواند برای همیشه بتازد. قدرت زندگی از جنگ، از مرگ و از هر چیز دیگری بیشتر است. جنگ ویران می‌کند، مرگ با خودش آدم‌ها را می‌برد، اما زندگی متوقف نمی‌شود. کشورهای جنگ‌زده دوباره زندگی را از سر می‌گیرند، کودکان از درختان میوه بالا می‌روند و هلهله زنان شادی که عروس را همراهی می‌کنند باز هم در گوش جهان می‌پیچد. این اگر پیروزی زندگی نیست، پس چیست؟

افغانستان کشور همسایه ماست. جنگ سال‌ها و سال‌ها در آن یکه‌تازی کرد و هر چند زندگی را از خیلی‌ها گرفت، اما نتوانست برای همیشه مقابل نیروی حیات بایستد.

حالا در تصاویری که محمد موسی اکبری، عکاس افغانستانی از کشورش منتشر کرده، می‌توان زندگی را تماشا کرد؛ آدم‌ها را، زن‌ها و مردها و کودکان را که زندگی می‌کنند بی‌آن‌که جنگ توانسته باشد جلوی زیستن‌شان را بگیرد.

عکس‌های اکبری که به‌تازگی در فرهنگسرای نیاوران هم به نمایش گذاشته شد، در دو دسته کلی جای می‌گیرند. دسته‌ای از عکس‌ها در خود، تصاویری از مردم افغانستان دارند، تصاویری که نشان‌دهنده زندگی ساده و معمولی آدم‌هایی است که برخی حتی نمی‌دانند دوربینی در حال ثبت آنهاست و سرگرم زندگی هستند.

زنان کشاورز، دخترك توت‌فروش، دخترك چوپان، پسرك دهقان یا عکس‌هایی که ثبت‌کننده جنگ خروس‌ها، آیین بزکشی، آیین ژنده بالا و... هستند، همگی تصاویری ساده از زندگی را در خود دارند و اگر نباشد تصاویر ساختمان‌هایی که جای گلوله روی بدنه‌شان مانده و جای خالی مجسمه بودا در عکس‌ها، اصلا نمی‌شود تصور کرد روزی و روزگاری نه چندان دور افغانستان درگیر جنگ بوده است؛ جنگی طولانی که بسیاری از مردمان این سرزمین را راهی کشورهای دور و نزدیك کرده است.

از نکات جالب عکس‌های دسته دوم که دربر دارنده میراث فرهنگی افغاستان است، نزدیکی و شباهت معماری بناهای مختلف به ایران است. هر چند با دانستن این‌که افغانستان جزئی از ایران بوده است موضوع عادی به نظر می‌آید، اما همین که مخاطب ایرانی تماشا کند بناهایی را که مشابهش اینجا در خاك ایران وجود دارد، هم اتفاق جالب توجهی است. در ادامه بخشی از عکس‌ها را با هم تماشا می‌کنیم و این مشابهت‌ها و زیبایی‌ها را مرور می‌کنیم.

محمد موسی اکبری می‌گوید کسی از فضای اجتماعی و فرهنگی افغانستان حرفی نمی‌زند و فضای بکر و منحصر به فرد این کشور پشت تصاویر تبلیغاتی غلط گم شده است

دوربین

افغانستان، جنگ و قاچاق نیست

اولین روز بهار ۱۳۴۰ در چنداول کابل به دنیا آمده است. سال ۶۰ در دانشکده هنرهای زیبای کابل نقاشی خوانده و بعد کوله‌بار مهاجرت بسته و راهی ایران شده است. مهاجرت هم محمدموسی اکبری را عوض نمی‌کند و او در کشور میزبان هم پی هنر را می‌گیرد. سال ۶۵ وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شده و گرافیك می‌خواند. در کنار آن دوربین به دست می‌گیرد و عکاسی را هم به‌عنوان موضوعی جدی در زندگی‌اش انتخاب کرده و پی می‌گیرد.

اکبری با هدف معرفی افغانستان به‌عنوان کشوری دارای پیشینه تاریخی و فرهنگی نمایشگاه‌های متعدد عکس را در ایران و کشورهای دیگر جهان برگزار می‌کند.

یکی از نمایشگاه‌های به یاد ماندنی او مربوط به عکس‌هایی است که او از ماه محرم در افغانستان ثبت کرده است.

او تمام این فعالیت‌ها را ادای دین به کشورش می‌داند؛ کشوری که به گفته اکبری حالا تبلیغات منفی و نامناسب رسانه‌های جهان از آن تصویری محو و گنگ و غبارگرفته ساخته که نمی‌گذارد افغانستان و مردمش را آن‌طور که باید ببینند. او با زبان هنر سعی دارد این تصویر نادرست را اصلاح کرده و گرد و غبارهایی را که جلوی دید واقعی و درست جهان را گرفته بزداید.

اکبری، عکاس پیشکسوت افغانستان است که تجربه نقاشی هم دارد و حالا بیشتر مشغول عکاسی است تا به گفته خودش بتواند چهره واقعی افغانستان را نشان بدهد. او می‌گوید: از بدی‌های افغانستان حرف زیاد است و درباره این دست موضوعات بسیار سخن می‌گویند. مثلا جنگ، قاچاق و... مواردی است که همه درباره‌اش حرف می‌زنند اما کسی از فضای اجتماعی و فرهنگی این کشور چندان چیزی نمی‌داند.

او ادامه می‌دهد: افغانستان نیازمند معرفی بیشتر آثار تاریخی این کشور است. فضای اجتماعی افغانستان باید به نمایش گذاشته شود به شکلی که مردم فضای زندگی آن جامعه را لمس کنند و بیننده احساس کند در آن جامعه زندگی وجود دارد.

اکبری می‌افزاید: اگر دقت کرده باشید خارجی‌ها اکثرا از وضعیت خراب افغانستان کار می‌کنند و بدی‌های افغانستان را به نمایش می‌گذارند. این وظیفه هنرمندان افغانستانی است تا زیبایی‌های افغانستان را به جهانیان نشان دهند.

او تاکید می‌کند: گرچه ما در همسایگی ایران هستیم ولی ایرانی‌ها هیچ شناختی نسبت به افغانستانی‌ها ندارند. حتی مهاجرانی که اینجا متولد شده اند آنها نیز از افغانستان یك فضای دیگری حس می‌کنند و با افغانستان آشنایی ندارند. به نظر من ما باید بیشتر روی این فضاها کار کنیم و چهره واقعی افغانستان را به نمایش بگذاریم.

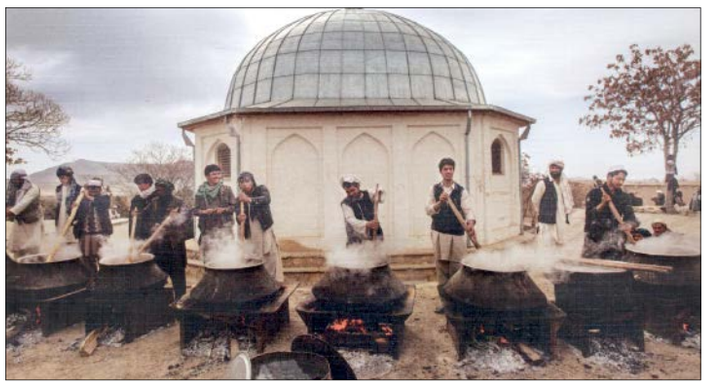

آرامگاه سلطان محمود غزنوی در غزنی افغانستان

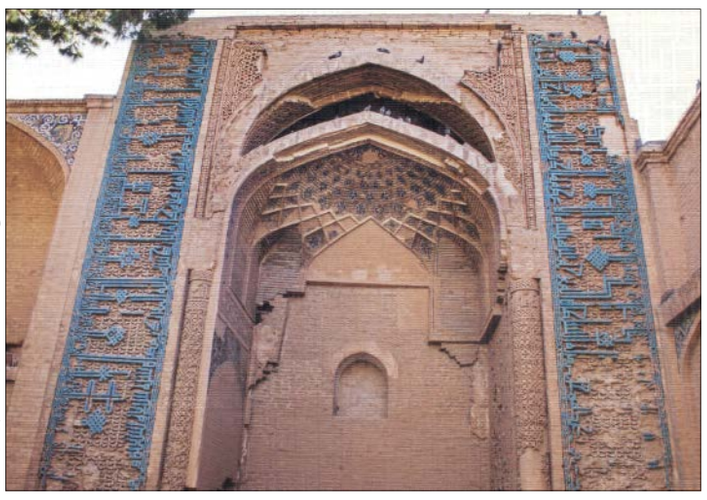

مسجد جامع هرات که مشابه آن در بسطام وجود دارد

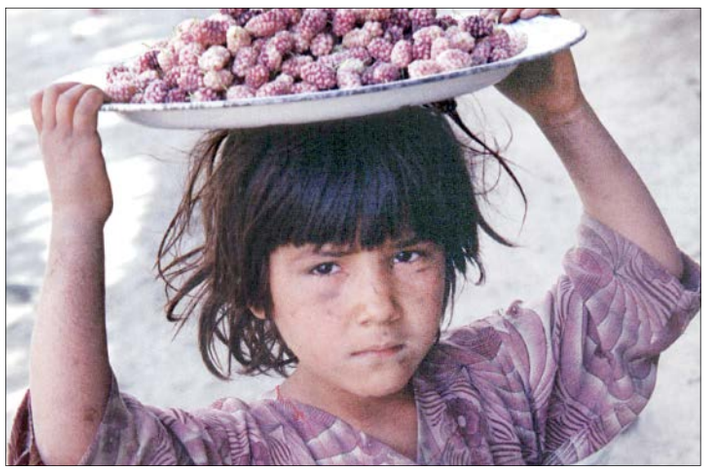

دخترک توت‌فروش در غورند افغانستان

قصر دارالامان در کابل و جای زخم‌های جنگ

پیرمرد و دخترک چوپان در کندز

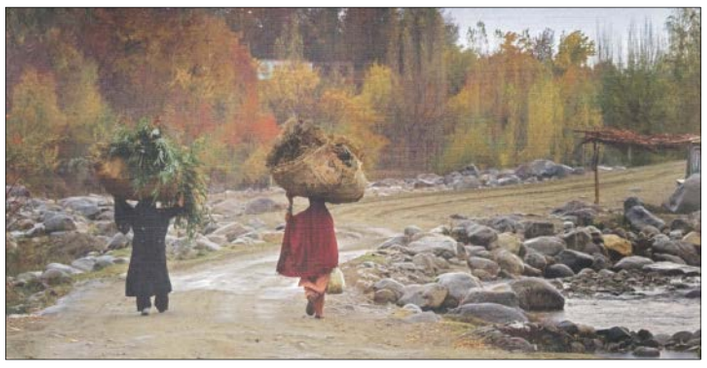

زنان دهقان در شکردره

آیین بزکشی در مزار شریف